

معبد که برمک نام عمومی آنها بوده است، فرمانبرداری می‌کرده‌اند و ندور و هدایا نزد برمک می‌برده‌اند. آورده‌اند که این معبد قبه‌ها داشت و برقبه نخستین آن که یلندی آن بیش از صد ذراع بود علم‌ها بود، و در اطراف معبد سیصد و شصت حجره بنا کرده بودند که خادمان و کارگزاران را در آن حجره‌ها جای بود، و هر یک از این خادمان را در سال بیش از یک روز نوبت خدمت نبود و دیگر روزها بکار خویش می‌پرداخت. مهتر خادمان معبد را نیز برمک می‌خواندند و تولی امور معبد بمیراث از برمکی به برمک دیگر منی‌رسید. و پادشاهان خراسان و چین و هند و کابل بدین معبد می‌آمدند و بت‌ها را زیارت می‌کردند و دست برمک را می‌بوسیدند. معبد نوبهار را عواید و اوقاف بسیار بود، و اموال و خزائن بی‌شمار نیز داشت که همه در تصرف برمک بود. در درون معبد نیز بت‌ها بود بزرگوهر آکنده و بدیبا و حریر آراسته، که موجب شگفتی زائران و سیاحان می‌بود.

برای اطلاعات بیشتر درین باب و نام مأخذی که ذکر نوبهار در آنها آمده است رک: تاریخ برامکه، مقدمه مفصل مرحوم عبدالعظیم قریب گرگانی - دائرةالمعارف اسلام ج ۱ و کتاب لوسین بووا ترجمه عبدالحسین میکنده - و رک: مسالك الاعصار.

اما در باب لفظ برمک که نام عمومی متولیان معبد نوبهار بوده است رجوع شود به سلسله مقالات موسوم به Iranica از ه. و. بیلی در مجله BSOAS ج ۱۱ قسمت اول ص ۲ و همچنین اصل کتاب برمکیان بووا ص ۱۲۳ - ۱۲۲ و همچنین دائرةالمعارف اسلام ج ۱ در این باب ملاحظه شود.

\*\*\*

ص ۱۸۸ در هر حال از ظاهر تعالیم و عقاید منسوب به خرم‌دینان چنین برمی‌آید که این فرقه با آیین مزدک بیشتر از سایر ادیان رایج در ایران قدیم، نزدیک بوده‌اند. بعضی از آراء آنها نیز با عقاید پیروان ابیقور بی‌مناسبت نیست اینکه نام خرمی و خرم دین مأخوذ از چه اصلی است محل خلاف است. احتمال اینکه نسبت خرمی بدان سبب باشد که این طایفه بجهت میل به اباحه و الحاد معتقد بوده‌اند که انسان جز «خرمی» و «لذت» نباید بهیچ امر دیگری پای‌بند باشد، ضعیف بنظر می‌رسد و گمان نمی‌رود که این طایفه تا بدین‌درجه که اهل مقالات

پنداشته‌اند در جستجوی خرمی افراط کرده باشند. مع‌هذا، اتهاماتی از جهت الحاد و اباحه براین وارد کرده‌اند که شباهت دارد بدانچه در باره فرقه بابیه گفته شده است. درین باب رجوع شود به کتاب: Van Vloten ص ۵۰ همچنین خرم، نام روستایی بوده است نزدیک اردبیل و خرمی و خرمیه بدانجا منسوبند و ظاهراً این احتمال که نسبت این طایفه بهمین روستای خرم باشد از سایر احتمالات درست‌تر باشد.

\*\*\*

ص ۱۹۱ اشتقاق کلمه مرداس را که در این مجله ضمن تحقیقات روث Roth نقل شده است نولدکه پذیرفته است و مرداس را يك اسم عربی دانسته است. رك:

حماسة ملی ایران. ص ۳۳.

ص ۲۰۰ بزنطیه و بوزنطینا همان Byzantium است که باصطلاح روم شرقی باشد. این کلمه را امروز در فارسی به پیروی از فرانسویها که Byzance می‌گویند، بیزانس می‌نویسند. درباب روابط اعراب با بوزنطیه رجوع شود بکتاب Basiliev موسوم به: «بوزنطیه و اعراب» Byzance et les Arabes در دو جلد و مقاله کانارد Canard تحت عنوان «روابط بوزنطیه و اعراب» در مجموعه مقالاتی که به‌جیور چیولوی دلاویدا اهداء شده است (۲ جلد).

\*\*\*

ص ۲۲۳ ابودلف قاسم بن عیسی بن ادریس بن معقل عجللی نخست از یاران محمد امین بود. با علی بن عیسی ماهان بحرب طاهر بن الحسین رفت و چون علی بن عیسی کشته شد وی بهمندان بازگشت. طاهر بدو نامه‌یی نوشت و از او درخواست که با مأمون بیعت کند پذیرفت و گفت من بیعتی برگردن دارم که برای فسخ آن راهی نمی‌بینم اما برجای خویش می‌مانم و با هیچ يك از دودسته نخواهم بود، طاهر از او پذیرفت و او در کرج اقامت جست. چون مأمون بری آمد کس نزد او فرستاد و او را بخواند و اکرام کرد و بتواخت. پس حکومت کردان بدو داد و احفاد او بارث حکومت آنجا را داشتند. وی از سرداران مأمون و معتصم و از دلاوران و جوانمردان عرب است. گفته‌اند که خود شعر می‌گفت و بعضی از شاعران نیز، از جمله ابوتمام طائی او را ستوده‌اند.

اما احمد بن ابی‌دواد، از ائمه معتزله بود و در دوره مأمون منصب قضا داشت. نفوذ او در نزد مأمون و معتصم باعث آمد که معتزله بر جمیع امور مسلط گشتند و مساله محنه و ماجرای عقیده بخلق قرآن پیش‌آمد. از عصبیت و مروت این احمد بن ابی‌دواد نیز داستانها نقل کرده‌اند کوشش او برای رهاییدن ابودلف قاسم از دست افشین و چاره‌جویی وی برای رهاییدن محمد بن جهم برمکی از سخت معتصم از آنجمله است. قدرت و نفوذ او در نزد مأمون و معتصم فوق‌العاده بوده است. در باب ابودلف و احمد و احوال آنها رجوع شود بکتاب مشهور تاریخ و رجال، مانند یعقوبی و طبری و ابن‌الیر و ابن خلکان. و در باب معتزله رجوع شود به مقاله نیبرگ در دائرةالمعارف اسلام ج ۳ و تحقیقات گلدزیهر در Muhammedanische studien و «المعتزله» تألیف حسن جارالله مصر ۱۹۴۷

\*\*\*

ص ۲۲۸ - در باب قوم خزر و مآخذ احوال آنها رجوع شود به حدود العالم ترجمه و شرح مینورسکی (ص ۴۵۰ - ۴۶۰) و همچنین دائرةالمعارف اسلام ج ۲ مقاله بارتولد. قوم خزر ترك زبان بوده‌اند و ظاهراً از آسیای میانه آمده‌اند و در حدود باب‌الایواب در بند ترکستان سکونت داشته‌اند از جهت تمدن و فرهنگ هم آثاری از آنها باقی نمانده است. در عهد خلفا مکرر بسبب مجاورت با مسلمین بیلاذ اسلام تاخت و تاز کرده‌اند. در باب مذاهب و آراء آنها آنچه محقق است اینست که از نوع عقاید سمنی بوده است. در باب اصل قوم خزر بعضی گفته‌اند که از یهود بوده و درین باب Dunlop کتابی هم دارد باین عنوان the History of the Jewish Khazars که آن را Gerard Clauson در مجله انجمن سلطنتی آسیائی JRAS جزء ۱ و ۲ سال ۱۹۵۶ مورد بحث و نقد قرار داده است.

\*\*\*

ص ۲۵۰ اعتقاد به زروان، در هر حال، البته قبل از عهدساسانیان در ایران وجود داشته است. نه فقط در اوستا، ذکر زروان آمده است بلکه در مآخذ نسبه قدیم یونانی هم بوجود آن اشارت رفته است. ادموس Edemus نام از اهل Rhodes، که از شاگردان ارسطو بوده است اشارت بانتشار اعتقاد بخدای زمان در بین فرس کرده است و قرائن دیگری هم

بروجود سابقه این دیانت در ایران هست که در کتاب Cumont-Bidez کومون بیدزموسوم به «Les Mages Hellenisés» و کتاب ژنر موسوم به Zurvan آن مأخذ و قرائن جمع و نقل شده است. در هر صورت، اعتقاد بوجود زروان، البته در دوره ساسانیان بوجود نیامده است و سابقه‌یی داشته است نهایت آنکه در این دوره ظاهراً بیش از سایر عقاید رواج داشته است بلکه می‌توان گفت باوجود سابقه‌یی که اعتقاد به زروان، قبل از عهد ساسانیان داشته است انتشار و رواج آن از عهد ساسانیان شروع می‌شود و خلاصه، در دوره ساسانی، مذهب زروان بیش از سایر مذاهب بین زرتشتی‌ها رایج بوده است و این نکته را که عقیده کریس-تنسن بوده است Zaehner نیز تأیید کرده است (رك: Christensen ص ۱۴۴ و Zaehner ص ۲۲) اما اصل آیین زروان چیست و پیدایش آن چگونه بوده است؟ - درین باب عقیده محققان این است که مذهب زروان حاصل و نتیجه تأثیر و نفوذ عقاید و مذاهب بابلی در آیین زرتشت می‌باشد. در واقع، زروان که پروردگار زمان است مظهر و مدبر حرکات افلاک و اجرام تلقی می‌شده است که همه چیز را در بردارد و بر همه چیز قاهرست و اعتقاد به جبر و تقدیر هم که از نتایج اعتقاد بزروان است، با معتقدات بابلی‌ها و کلدانی‌ها درباب تأثیر اوضاع کواکب بر احوال نفوس مناسبت دارد و بنظر می‌آید که آیین زروان از وقتی در بین ایرانیان پدید آمده است که بابل ضمیمه مملکت هخامنشی شده است. نهایت آنکه پیش از ساسانیان انتشار آن در بین عوام بسیار بطئی بوده است و از عهد ساسانیان است که در بین عامه نیز نفوذ و انتشار یافته است و شاید مذهب معتبر و عنده عامه همین آیین زروان بوده است. برای تحقیق درباب اصل و منشأ آیین زروان و ارتباط آن با معتقدات مذاهب بابلی نیز رجوع شود بکتاب Zoroastre تألیف دوشن گیمن، ص ۹۷-۷۶ که بحث مفصل و جالبی در این باب دارد.

\*\*\*

ص ۲۵۶ لفظ ژندیق را بعضی از اصل آرامی صدیق و بعضی از يك ریشه یونانی دانسته‌اند. ظن قوی که امروز مورد تأیید محققان است این است که اصل ایرانی دارد. ژندیک، که ظاهراً اصل پهلوی همین کلمه است در زمان ساسانیان برکسانی اطلاق می‌شده است که در فهم و بیان کلمات اوستا به شرح و تاویل متوسل و متکی می‌شده‌اند.

پیروان مانی و مزدک گویا بهمین سبب در روزگار ساسانیان زندیک خوانده می‌شده‌اند چون اهل تاویل و توسع بوده‌اند. زنادقه در عهد خلافت عباسیان، بعضی مانوی بوده‌اند و بعضی دیگر مردمی آزاداندیش بوده‌اند و در واقع بهیچ دینی پای‌بند نبوده‌اند.

برای اطلاعات بیشتر درباب زنادقه و احوال آنها مراجعه شود بکتاب: من تاریخ الالحاد فی الاسلام عبدالرحمن بدوی که علاوه بر مآخذ و مراجع مختلف، مقالات مشاهیر این فرقه نیز در آن ذکر و نقل شده است. همچنین نگاه کنید به مقاله نویسنده این سطور تحت عنوان زنادقه و زنادقه، در مجله راهنمای کتاب شماره دوم سال هفتم.

در باب ابن مقفع و زندقه او، رک بکتاب امام قاسم بن ابراهیم بر رد کتابی از وی، موسوم به: کتاب الرد علی الزندیق اللعین ابن المقفع. این کتاب را Guidi مستشرق ایتالیایی با مقدمه‌یی چاپ و ترجمه کرده است (رم ۱۹۲۷) درباره شرح احوال ابن مقفع مرحوم عباس اقبال رساله‌یی دارد که در برلین بسال ۱۳۰۵ چاپ شده است - و نیز رک بمقدمه کتاب کلیله و دمنه بهرامشاهی چاپ مرحوم عبدالعظیم قریب که نیز شرح حالی از او آورده است.

\*\*\*

ص ۲۷۲ این نفوذ ترکان مخصوصاً پس از کشته شدن متوکل توسعه بیشتری یافت. پس از قتل متوکل ترکان بقول مؤلف الفخری بر ملک استیلا یافته بودند و خلیفه در دست آنها چون اسیری بود که اگر می‌خواستند می‌کشتند و اگر می‌خواستند می‌بخشودند. نوشته‌اند «که چون معتز بر سریر خلافت نشست کسانش منجمان بیاوردند و گفتند بنگرید تا او چه مدت خواهد زیست و چه مدت بر سریر خلافت خواهد ماند. یکی از ظرفا در مجلس حاضر بود گفت من از اینها بهتر دانم. گفتند تو می‌گویی چند سال می‌زید و چند سال حکم می‌راند: گفت تا هر وقت که ترکان بخواهند. هر که در مجلس حاضر بود از این جواب بخندید» (الفخری ص ۲۲۱) بهمین جهت بود که بقول مسعودی «معتز در حیات بفالذت خواب نداشت و از بیم او روز و شب سلاح از خویش جدا نمی‌کرد. می‌گفت همواره براین حال خواهم بود تا بدانم سر من از آن بفاست یا سربفا از آن من است و می‌گفت همواره می‌ترسم که بفا از آسمان بر من افتد یا از زمین بقصد هلاک من بیرون آید» (سراج الذهب ج ۲ ص ۴۲۸).